

## (( جنبش مستقل کارگری، و وظائف سوسیالیست ها ))

از عنوان سمینار : « جنبش مستقل کارگری و وظائف سوسیالیست ها » که خیلی کلی است، می شود چیزهای

مختلفی فهمید. من این معنا را گرفتم که سوسیالیست ها برای کمک به استقلال جنبش کارگری چه وظائفی دارند؟ وقتی از استقلال جنبش کارگری صحبت می شود، در وهله اول استقلال شکل ها از دولت و بورژوازی و نهادهای کارفرمائی به ذهن می آید. این البته اساسی است و بسیار اهمیت دارد و سوسیالیست ها وظائف خطیری در این رابطه بر عهده دارند. اما من امروز قصد دارم در اینجا جوالدوز زدن به دشمن را به رفقای دیگر واگذارم و سوزنی به خودمان بزنم! من از موضوع بدیهی و مهم پایمال شدن استقلال جنبش کارگران توسط دولت و بورژوازی درمی گذرم و این سؤال را می کنم که آیا دوستان طبقه کارگر، سوسیالیست ها هم گاهی به استقلال طبقه کارگر آسیب نمی زنند؟ به گمان من چرا! و من در این رابطه دو سه نکته را عنوان می کنم.

جنبش کارگری جنبه های متعددی دارد : مطالبات و هدفها؛ تشکیلات؛ خط مشی و تاکتیک ها و بطور کلی سیاست ها. مضمون جنبش کارگری هم می تواند اقتصادی \_ صنفی، یا سیاسی باشد.

استقلال جنبش کارگری در کل، مستلزم استقلال هر یک از این جنبه هاست. اما، همین، یعنی چه؟ منظور از استقلال چیست؟ مثلاً آیا عدم وابستگی، یعنی وجه سلبی استقلال، به خودی خود استقلال جنبش کارگری را تأمین می کند؟ آیا همینقدر که تشکل کارگران وابسته به دولت و کارفرما نباشد، برای استقلال تشکل کارگری کافی است؟ در مورد اجزاء منفرد و جدا از هم، شاید بتوان به راحتی این را پذیرفت؛ اما هرچه به سمت مجموعه های بهم پیوسته تر و بزرگ تر می رویم، هرچه از اجزاء پراکنده، به سوی جنبش کارگری همچون یک کل می رویم، قبول این که صرفاً جنبه سلبی، یعنی وابسته نبودن به جائی برای تبیین و تأمین استقلال جنبش کارگری کفایت کند، دشوارتر می شود.

کارگر در مقیاسات کوچک، چیزی جز تعدادی مزدبگیر نیست؛ اما هرچه مقیاس تجمع و تشکل را بزرگتر می کنیم، کارگر به مفهوم یک طبقه، نزدیک تر می شود و کیفیت دیگری پیدا می کند. این است که وقتی نه از این یا آن بخش کوچک کارگری یا از این و آن حرکت مجزای کارگری، بلکه از جنبش کارگری بمشابه جنبش در مقیاس طبقه حرف می زنیم، جنبش مستقل کارگری، معنای جنبش یک طبقه مستقل را به خود می گیرد. در اینجا، مفهوم استقلال، دیگر فقط یک مفهوم سلبی ناظر بر ناوابستگی نیست، بلکه یک مضمون ایجابی هم پیدا می کند که بمعنی احراز و اثبات هویت طبقاتی است.

منشأ هویت طبقاتی کارگران، جایگاه عینی اقتصادی \_ اجتماعی و منافع مشترک شان است. جنبش کارگری در هر سطح و هر مرحله ای \_ از یک هسته صنفی گرفته تا یک جنبش متشکل سراسری \_ اگر به این هویت استوار نباشد، استقلال جنبش کارگری در معرض آسیب و خطر خواهد بود.

سوسیالیست های ایران اگر این نقطه قوت را داشته اند که کارگران را بر مبنای نژادی، جنسی، ملی و غیره هویت یابی نکرده اند، اما در جعل هویت ایدئولوژیک، هویتی ذهنی بجای هویت عینی طبقاتی برای طبقه کارگر، سابقه ای منفی و مخرب دارند. باور به خرافه (( ایدئولوژی طبقه کارگر )) و این که کارگران هنگامی به هویت طبقاتی شان دست می یابند که به ایدئولوژی طبقاتی خود مسلح شوند، طبعاً یگانگی و وحدت طبقه کارگر را در وحدت ایدئولوژیک و ایمان آوردن عموم کارگران به اصول فلسفی و عقیدتی و باورهای معینی جستجو می کرد که هر فرقه ای

خود بر مبنای آن‌ها تشکیل شده بود. در چنین سیستم فکری، پذیرش تعدد گرایش‌های فکری و نظری در میان کارگران، ناممکن بود؛ پس، وحدت طبقه از طریق استبداد سیاسی و تحمیل یک ایدئولوژی واحد به طبقه کارگر، و با نظامی تک حزبی دنبال می‌شد. و حزب طبقه کارگر که بالاترین سطح شکل طبقاتی کارگران نامیده می‌شد، عملاً نه شکل طبقاتی، بلکه تشکلی ایدئولوژیک از آب در می‌آمد.

در ایران که چپ به مرحله حکومت و برقراری نظام تک حزبی نرسیده بود - ولی آن را مدل مطلوب خود برای آینده می‌دانست - در عمل، با ایدئولوژیک کردن هویت طبقاتی و طبعاً شکل و حزب کارگری، در راه استقلال جنبش کارگری خرابکاری می‌کرد؛ چرا که وحدت طبقاتی، تنها بر پایه منافع مشترک کارگران و نه ایدئولوژی نامشترک می‌تواند شکل بگیرد؛ و جنبش کارگری هم استقلال خود را از هویت طبقاتی و نه از ایدئولوژی می‌تواند تحصیل کند.

همینقدر که کارگران به سمتی سوق داده شوند که هویت خود را، دلیل شکل و حزب خود را نه در هویت و مشترکات طبقاتی، بلکه در ایدئولوژی، یا هر چیز دیگر بجویند، نه فقط در جهت پراکندگی صفوف و تقابل با منافع طبقاتی حرکت خواهند کرد، بلکه زمینه مساعدی هم برای بهره برداری نیروهای دماغوگ، فاشیست، شبه فاشیست، ناسیونالیست، نژادپرست و غیره فراهم خواهد شد که همه تلاششان در برهم ریختن صفوف طبقاتی و تجدید آرایش آن بر مدار ملت و امت و نژاد و مذهب و ایدئولوژی است.

ایدئولوژیک کردن هویت کارگران، علاوه بر ایجاد تشتت و پراکندگی در صفوف آنان و خرابکاری در امر وحدت طبقاتی شان، استقلال طبقاتی آنان را هم در معرض آسیب جدی قرار می‌دهد. وظیفه سوسیالیست‌هاست که کارگران را نسبت به هویت عینی طبقاتی شان آگاه سازند و آنان را در وحدت بر مبنای هویت و منافع طبقاتی شان یاری رسانند.

\*

دومین ملاحظه من بر یک بدفهمی از استقلال جنبش کارگری است که سر فرو کردن کارگران در لاک مسائل صرفاً کارگری و نیالودن به جنبش‌های همگانی و فراطبقاتی را حفظ استقلال جنبش کارگری و صف مستقل کارگری قلمداد می‌کند. به این معنی که مسائل و مطالبات جنبش‌های عمومی و فراطبقاتی، مسائل و مطالبات اخص مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیستند؛ خصلت بورژوائی دارند و وارد شدن کارگران در کشمکش‌هایی که در خارج از محدوده مبارزه طبقاتی پرولتاریا در جریان است، به جنبش کارگری ربطی ندارد. این نگرش را ما بخصوص در مواجهه برخی ها با موضوعاتی چون مسائل زنان، مسئله ملی، مسئله حقوق بشر، حقوق مدنی و شهروندی، و مبارزه برای دموکراسی می‌بینیم. گفته می‌شود که این‌ها همه خرافات بورژوائی اند و جنبش کارگری در نیالودن به آن‌هاست که صف مستقل خود را از آفات و خرافات بورژوائی حفظ می‌کند.

البته این تلقی از استقلال جنبش کارگری و صف مستقل، اغلب نه به این زمختی و با انکار این مسائل، بلکه در خط مشی ضد ائتلافی است که بیان می‌شود؛ به این صورت که یا طبقه کارگر وقتی خودش به قدرت رسید، مسئله زنان، مسئله ملی، مسئله حقوق مدنی، و دموکراسی را خودش حل می‌کند؛ یا کاری به این مقولات بورژوائی و جنبش‌های همگانی و فرا طبقاتی ندارد.

چنین درکی از استقلال جنبش و صف مستقل کارگری، از آن جهت برای جنبش کارگری خطرناک است که در شرایط دشوار و سراسر محرومیت کارگران ایران - که آنان را عموماً به غرقه شدن در معضلات معیشتی و عدم حساسیت نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی وادار می‌کند - زمینه عینی پذیرش دارد. چنین نگرشی که سر در لاک خود فرو بردن کارگران و انزوای جنبش کارگری و غفلت و غیبت آن را از رخدادهای سیاسی و اجتماعی تئوریزه می‌کند، عملاً به تضعیف شرائط استقلال جنبش کارگری و صف مستقل کارگری کمک می‌کند؛ زیرا که تماشاگری و عدم مداخله کارگران در پیکارهایی که علیه استبداد، بر سر آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های مدنی، حقوق شهروندی و بر سر دموکراسی در سطح جامعه در جریان است، نهایتاً جنبش کارگری را در عمل انجام شده و در موقعیتی قرار می‌

دهد که دیگران در این کشاکش‌های سیاسی و اجتماعی و بدون مقابله و مقاومت او برایش تعیین می‌کنند. انزوا، غیبت و انفعال جنبش کارگری در قبال جنبش‌های عمومی و فراطبقاتی، استقلال جنبش کارگری را تضعیف می‌کند. وظیفه سوسیالیست‌هاست که چنین درک انزواگرانه‌ای از استقلال جنبش کارگری و صف مستقل کارگری را منزوی کنند. به کارگران توضیح دهند که مضامین مبارزه طبقاتی آنان از مضامین مطالبات دموکراتیک، جدا و منفک نیست. وظیفه آن‌هاست که نیاز مبرم کارگران بمتابه طبقه مزد بگیر و بخش بزرگی از شهروندان، زنان، ملت‌های کشور را به آزادی‌های سیاسی و مدنی، حقوق شهروندی، به برابر حقوقی زنان با مردان؛ به برابر حقوقی ملت‌های ساکن ایران، و به دیگر مطالبات همگانی و دموکراتیک، روشن کنند؛ و ضرورت حیاتی این‌ها را همانا برای پیشروی مبارزه طبقاتی کارگران توضیح دهند. به کارگران در توجه به این حقیقت کمک کنند که بدون مداخله فعال آنان در جنبش‌های سیاسی، همگانی و دموکراتیک، مبارزه طبقاتی‌شان در سنگلاخ‌های دشوارتری گرفتار خواهد آمد. به کارگران توضیح بدهند که جنبش دموکراتیک، آزادی خواهانه و برابری طلبانه زنان و ملت‌ها و جوانان کشور هم بدون مشارکت و مداخله جنبش کارگری در این پیکارها، محصولی دندانگیر، و دستاوردی پایدار برایشان نخواهد داشت. آنان را متوجه کنند که جنبش کارگری، هم یک وظیفه ملی در قبال مطالبات و مبارزان عمومی مردم ایران برعهده دارد؛ و هم در متن و از طریق همین پیکار عمومی است که راه مبارزه طبقاتی خود را باز می‌کند و به سمت کسب دموکراسی به پیش می‌رود.

\*

مسئله استقلال جنبش کارگری و صف مستقل کارگری، نه در پشت کردن به جنبش‌های عمومی و فراطبقاتی، بلکه در چگونگی رویکرد و مداخله در آن‌هاست؛ و این سومین ملاحظه است که به آن می‌پردازم. بطور کلی، حفظ استقلال جنبش و صف مستقل کارگری، زمانی از طریق قطع پیوند و برکنارماندن تأمین می‌شود که پای دولت، کارفرما و نهادهای کورپوراتیستی در میان باشد. اما در قبال جنبش‌های همگانی و دموکراتیک، مسئله استقلال، نه در قطع پیوند و بایکوت، بلکه در چگونگی رویکرد به این جنبش‌ها و در چگونگی شرکت در آن‌هاست.

یک رویکرد به مناسبات جنبش کارگری با جنبش‌های عمومی و فراطبقاتی، انحلال طلبی کلاسیک است. سوسیالیست‌های روز محشری و آسیاب به نوبتی، با عزیمت از اهمیت، اولویت و تقدم مطالبات دموکراتیک، از کارگران توقع دارند که فعلاً در مبارزه برای سرنگونی رژیم و برقراری حکومت دموکراتیک، با مطرح کردن مبارزه طبقاتی، مرز بندی‌های زودرس و صف بندی‌های طبقاتی، یکپارچگی مردم را در هم نریزند و تا زمانی که حکومت دموکراتیک و آزادی‌ها برقرار شوند و نوبت به مبارزه طبقاتی و برای سوسیالیسم فرا برسد، صف طبقاتی خود را در جنبش همگانی برای سرنگونی و دموکراسی، منحل کنند.

اما گذشته از این‌ها، کارگران دوستان و رفقای هم دارند که نه از موضع انحلال طلبی، بلکه از ((واقع بینی)) نسبت به اوضاع خظیر و از اضطرار شرائط سیاسی حاکم بر کشور حرکت می‌کنند و به اینجا می‌رسند که جنبش کارگری را در جنبش عمومی برای دموکراسی ((موقتاً)) ذوب کرده و از هویت بیاندازند.

جوهر واقع بینی آنان هم این است که جنبش طبقه کارگر و چپ بطور کلی در شرائط حاضر بسیار ضعیف است و قادر به تأثیرگذاری نیست؛ و این درحالی است که از یک طرف اصلاح طلبان حکومتی و از طرف دیگر، اپوزیسیون ضد دموکرات و ارتجاعی، با امکاناتی بسیار قوی‌تر که از کارگران و چپ دارند، میداناری می‌کنند و این، قبل از مبارزه طبقاتی کارگران، جنبش دموکراسی را بطور جدی تهدید می‌کند. پس طبقه کارگر برای آن که در چنین شرائطی از قافله عقب نیافتد و بتواند به سهم خود در رویدادهای سیاسی حضور و مداخله داشته باشد و به بازی گرفته شود، باید به شکل گیری یک نهضت هرچه گسترده‌تر مبارزه برای دموکراسی کمک برساند؛ و برای این کار، لازم است که از شعارهای روشن و رادیکال خود در باره مطالبات دموکراتیک موقتاً کوتاه بیاید و با یکی دو شعار هرچه کلی‌تر و عمومی‌تر در باره یک دولت لائیک و پلورالیست، امکان شکل گیری آلترناتیو بزرگ هواداران دموکراسی را در برابر

رژیم اسلامی و برای سد کردن راه آلترناتیوهای ضد دموکراسی، به وجود بیاورد : یک «همه با هم» تاکتیکی حول نجات دموکراسی و برای سد کردن آلترناتیوهای ضد دموکراسی.

اما نجات دموکراسی و سد کردن راه آلترناتیوهای ارتجاعی و ضد دموکراسی، نه با ساباندن شعارها و مطالبات دموکراتیک و هرچه کلی‌تر و گنگ‌تر و ولرم‌تر کردن آن‌ها، بلکه در هرچه شفاف‌تر، دقیق‌تر و رادیکال کردن آن‌هاست. شعارهای بیرنگ و نامشخص درباره آزادی و دموکراسی، نه فقط امکان سد کردن راه نفوذ آلترناتیوهای ارتجاعی و ضد دموکراسی را نمی‌دهند، بلکه راه نفوذ عوامفریبانه آنان در میان مردم را هموارتر می‌کنند. تنها با طرح مطالبات شفاف و بی‌ابهام و رادیکال کارگران و سوسیالیست‌ها در باره آزادی‌ها و دموکراسی است که جنبش دموکراتیک توده‌ای می‌تواند از دام آزادیخواهی و دموکرات‌نمائی فرصت‌طلبانه و عوامفریبانه برهد و راه آلترناتیوهای ضد آزادی و دموکراسی را سد کند؛ و آلا، نه تنها توده‌های غیرکارگر، بلکه حتا بیش‌تر از آن‌ها جنبش کارگری قربانی کوتاه آمدن از شعارهای روشن و مطالبات رادیکال شده، دنباله رو عوامفریبان خواهد شد.

وظیفه سوسیالیست‌ها از جمله این است که ضمن بیشترین تلاش برای پیوند یافتن جنبش کارگری با جنبش عمومی سرنگونی، آزادیخواهی و دموکراسی‌طلبی، از تکرار یک همه باهم به معنی عدول چپ و جنبش کارگری از شعارها و مطالبات آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه \_ هرچند اینبار به انگیزه دفاع از آزادی و دموکراسی \_ جلوگیری کند. اوضاع خطیر، شرایط اضطراری و موقعیت نامناسب جنبش کارگری و چپ که به آن تکیه می‌شود، واقعیت دارد؛ این هم عین واقعیت است که کارگران ایران هنوز خودشان هم دید روشنی از مطالبات درباره آزادی و دموکراسی ندارند تا چه رسد به این که ناقل آن‌ها به توده‌های مردم باشند. اما واقع بینی منتج از این وضعیت، چه وظیفه‌ای را در برابر سوسیالیست‌ها قرار می‌دهد؟ که کارگران را هم در شعارهای گنگ و بی‌مضمون و مه آلود نگهداریم تا آزادی و دموکراسی نجات پیدا کند؟!

نه! سوسیالیست‌ها در چنین وضعیتی وظیفه دارند گرد هم آیند، همه نیروی خود را رویهم بریزند، امکانات‌شان را بسیج کنند، و به هر وسیله ممکن بکوشند که گفتمان سوسیالیستی از سرنگونی، از آزادی و دموکراسی را به گفتمانی کارگری، و از آن طریق به گفتمانی عمومی و توده‌ای در ایران تبدیل کنند.